



نقد اقتصاد سیاسی - نقد بتواریگی - نقد ایدئولوژی

<https://naghd.com>

کنترل کارگری یا شورای مشارکتی؟

نقدی بر کتاب «کنترل کارگری از کمون تا امروز»

سعید رهنما



آذر ۱۳۹۸

کنترل کارگری از کمون تا امروز ویراستاران: امانوئل نِس و داریو اَزِلینی انتشارات هی مارکت، شیکاگو، ایلینوی، ۲۰۱۱، ۴۴۳ صفحه

عنوان اصلی کتاب^۱، «ز آن ماست که بر آن تسلط یابیم و مالک/اش شویم»، برگزیده‌ای از سرود معروف اتحادیه کارگری، «هم‌بستگی برای همیشه» است، که بیانگر آرمان و ایده‌آل مبارزه کارگران برای رهایی از استثمار است. عنوان فرعی کتاب، «کنترل کارگری از کمون تا امروز» بررسی این مبارزات در زمانه‌ها و زمینه‌های مختلف تاریخی و جغرافیایی را وعده می‌دهد. نویسندگان مقاله‌ها در ۲۲ فصل مختلف تجارب جنبش‌های رادیکال کارگری در کشورهای مختلف جهان از جمله ایجاد شوراهای کار، اقدام‌های مستقیم، و اشغال کارخانجات را مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهند، و از این نظر مجموعه ارزنده‌ای را عرضه می‌کنند. اما، به استثنای چند فصل، این مجموعه چه از نظر تئوریک و چه از نظر نتیجه‌گیری‌های سیاسی مشکلات زیادی دارد. مرور کلیه جنبه‌های این کتاب در یک نقد کوتاه عملی نیست، و در این جا من به‌مهم‌ترین جنبه‌های توهم‌زای آن اشاره می‌کنم.

کتاب نزدیک به ده سال پیش به‌زبان انگلیسی منتشر شد و اخیراً فصل‌های مختلف آن و سپس [کُل کتاب در سایت نقد» به فارسی ترجمه و انتشار یافت.](#) در ادامه [بحث‌های قبلی در مورد شوراها](#) که به‌دنبال حرکت‌های قهرمانانه کارگران [کشت و نیشکر هفت تپه](#) و دیگر کارخانجات کشورمان مطرح گردید، بی‌مناسبت ندیدم به امید دامن‌زدن به‌بحث بیش‌تر درباره‌ی این مسئله بسیار مهم، مروری انتقادی از این کتاب که پاره‌ای از فصل‌هایش می‌تواند برای جنبش کارگری و سوسیالیستی ایران مفید باشد، داشته باشیم. در نوشته حاضر به‌خاطر آن که پس از تهیه بخش عمده آن متوجه وجود ترجمه کامل کتاب به‌فارسی شدم، تمام عطف‌ها به‌متن انگلیسی و نه به‌متن فارسی است.

ویراستاران کتاب، نِس و اَزِلینی به‌درستی اشاره می‌کنند که کارگران تحت هر شکل حکومتی برای «مشارکت در فرایند تصمیم‌گیری» مبارزه نموده، و تلاش کرده‌اند تا شکل‌های «هم‌مدیریتی»، «خود‌مدیریتی»، یا «کنترل کارگری» را پدید آورند، و در جهت منافع خود، «تعاونی‌ها» و «شوراها» را ایجاد کردند. (ص. ۱). اما ویراستاران به‌رغم اشاره به «مشارکت» و «شکل‌های مختلف، همه این تلاش‌ها را تحت عنوان «کنترل کارگری» – که تعریف مشخصی نیز از آن ارائه نداده‌اند – مطرح کرده‌اند، بی‌توجه به این که «مشارکت» و «کنترل کارگری» دو

^۱ Immanuel Ness and Dario Azzellini, (۲۰۱۱), *Ours to Master and to Own: Workers' Control From the Commune to the Present*, Haymarket Books, Chicago, Illinois.

این کتاب در فارسی تحت عنوان *شورا: شکل سیاسی سرانجام مکشوف؟ شوراهای کارخانه و خودگردانی از کمون پاریس تا امروز*، توسط گروهی از مترجمین ترجمه شده و به شکل جامعی در سایت نقد منتشر شده.

امرِ کاملاً متفاوت‌اند. مشارکت که اشکال و درجات مختلف دارد، به‌نوعی همان هم - مدیریتی است و کارگران به‌نسبت قدرتی که یافته باشند در مدیریت و «کنترل» واحدی که در آن کار می‌کنند سهیم می‌شوند. اما کنترل کارگری همان خود - مدیریتی است که کارگران در شرایط خاصی مدیریت و کنترل اداره امور واحد خود را، کلاً و تماماً و به‌تنهایی برعهده می‌گیرند.

ویراستاران هم‌چنین وعده می‌دهند که این کتاب مواردِ رو به‌رشدِ کنترل کارگری در عصر حاضر را مستند می‌سازد. فصل‌های کتاب نیز تجزیه و تحلیل تجربه‌ها و تلاش‌های «کنترل کارگری» متفاوتی را در نقاط مختلف جهان ارائه می‌دهند. البته به‌رغم تنوع مواردی که در نقاط مختلف جهان مورد بررسی قرار گرفته، کوچک‌ترین اشاره‌ای به یکی از بزرگ‌ترین تجارب «کنترل کارگری» دوران معاصر، یعنی شوراهای ایران در دوران انقلاب به‌هم نکرده‌اند، و تنها اشاره‌ای که با عطف به‌نویسنده‌ای به ایران شده، این است که «در ایران، جنبشی که به انقلاب ۱۹۷۹ انجامید، از اعتصابات، تحصن‌ها و دیگر اعتراضات صنعتی [که اغلب آن‌ها محدود به خواست‌های اقتصادی بود] سر بر آورد.»! بیش از این نمی‌شد به‌مجموعه عظیمی از مبارزات شوراهای صنایع نفت، صدها صنایع سنگین و سبک‌سازمان گسترش، صنایع فولاد، صنایع مس، شبکه برق، دانشگاه‌ها، وزارت‌خانه‌ها، و دیگر شوراهایی که اقتصاد رژیم را ساقط کردند و در سخت‌ترین شرائط واحدهای خود را در طول دوران انقلاب و در اولین مقطع بعد از انقلاب عملاً در «کنترل» داشتند، کم‌لطفی کرد. اگر کمیته‌های کارخانه در انقلاب روس با حضور صاحبان کارخانجات و مدیران، نقش مشارکت و نظارت و نه مدیریت را داشتند، اگر شوراهای تورین در ایتالیا عمری بسیار کوتاه داشتند، شوراهای بسیاری از صنایع بزرگ ایران در غیاب مدیران، به‌مدتی به‌مراتب طولانی‌تر از شوراهای تورین، کارخانجات را مدیریت کردند، و در مواردی هم که بعداً مدیران تعیین شدند، بسیاری از آن‌ها به‌توصیه و با حمایت شوراها منصوب شدند. البته دور از انصاف خواهد بود که این ضعف آشکار کتاب را نمونه مُشتی از خروار و معیاری برای قضاوتِ درباره‌ی کل کتاب قرار دهیم. نظیر هر مجموعه‌ی ویراستاری شده، فصل‌های مختلف در سطوح مختلف پیچیدگی و ارزش قرار دارند. درواقع کتاب فصل‌های بسیار ارزشمندی دارد و به‌نوعی اجزاء جداگانه کتاب از کلیت کتاب و نتیجه‌گیری‌هایی که می‌کوشد الغاء کند، به‌مراتب بهتر هستند. طُرفه آن که با استفاده از مباحث پاره‌ای از مهم‌ترین این مقالات می‌توان نتیجه عکس آنچه را که کل کتاب سعی می‌کند منتقل کند، کسب نمود.

واضح است که ویراستاران با استناد به تجارب گذشته و نظریه‌های بزرگان سوسیالیست، «کنترل کارگری» را شکل مطلوب اداره امور صنعتی، اقتصادی و اجتماعی می‌دانند. اما این شکل سازمانی را نه برای جامعه ایده‌آل آینده، یعنی در نظام سوسیالیستی، بلکه برای شرایط بلافاصله‌ی جامعه امروزی، یعنی در نظام سرمایه‌داری طلب می‌کنند. تردیدی نیست که مبارزه برای شکل‌های مختلف مشارکت کارکنان در تصمیم‌گیری‌ها که همیشه مطرح بوده، باید در رأس خواست‌های جنبش کارگری قرار داشته باشد، اما همان‌طور که در زیر توضیح داده خواهد شد، انتظار کنترل

کارگری به معنی واقعی، یعنی اداره‌ی مستقلانه‌ی تمامی امور یک یا چند واحد تولیدی و خدماتی توسط خود کارکنان، در نظام سرمایه‌داری توهمی بیش نیست. می‌خوانیم که «میراث کنترل کارگری در دوران بحران اقتصادی جهانی امروزی ربطِ بیش‌تری می‌یابد.» اضافه می‌کنند که: «... می‌خواهیم نشان دهیم که کنترل کارگری و دموکراسی سوسیالیستی، همان‌طور که فصول کتاب طرح می‌کنند، نه تنها امری ممکن است، بلکه درمان فلاکتِ انسان که نتیجه‌ی سودجوئی و بهره‌وریِ چپاول‌گرانه‌ی سرمایه‌داری از طریق استثمار طبقه کارگر و فقرا است، نیز هست.» (ص ۴۰) این ادعا در فصل سوم^۲ کتاب، نوشته شیلا کوهن، با قاطعیت بیش‌تر تاکید می‌شود که «کوچک‌ترین تردیدی در این‌که مدل شورای کارگری به شرایط سیاسی و اقتصادی امروز ربط پیدا می‌کند، در کار نیست.» (ص ۴۸) چنین ادعایی که در شرایط سرمایه‌داری جهانی شعار کنترل کارگری می‌تواند مطرح و جدی گرفته شود، بزرگ‌ترین مشکل کتاب و حامل پیام گمراه‌کننده‌ی این مجموعه است. شک نیست که در شرایط سخت‌تر شدن وضعیت کارگران در دوران نولیبرالیسم و بحران‌هایی که رشته‌های صنعتی مختلف با آن روبرو هستند، حرکت‌های رادیکال کارگری به اقداماتی چون اِشغال این یا آن کارخانه و ایجاد شورای موقت مدیریت بیانجامد، اما این حرکت‌های موقت و لحظه‌ای را نمی‌توان کنترل کارگری نامید. جالب است که ویراستاران در پایان مقدمه، خود سؤال می‌کنند که اوضاع «کنترل کارگری در دوران نولیبرال چگونه است و تا چه حد با شرایط دوران فوردیسم متفاوت است؟» (ص ۷۰) نیز به «تغییرات تولید و فرایند کار در دوران پسا - فوردیسم، پایان کارخانجات غول‌پیکر با تعداد زیادی کارگر، برون‌سپاری‌ها و کنترت‌های فرعی» هم اشاره می‌کنند، که توجه‌های بسیار درستی‌اند، اما با ادعای امکان کنترل کارگری در این عصر مغایراند. البرتو بوئت، نویسنده فصل ارزشمند چهارم نیز با آن که نتیجه‌گیری می‌کند که شوراها پس از جنگ جهانی اول به‌رغم آن که شکست خوردند، نشان دادند که «ظرفیت فائق آمدن به جدائی امر سیاسی و اقتصادی را دارا هستند، [که در واقع جز برای مدتی کوتاه و موقتی چنین نبود]، صادقانه می‌نویسد که «... این‌که شوراها کارگری برای چالش‌های امروزی، سازمان‌های ایده‌آلی باشند، قابل تردید است.» (ص ۷۹).

همان‌طور که می‌دانیم نوشته‌های مربوط به جنبش‌های کارگری و سوسیالیستی از دو ژانر یا نوع مختلف، هر چند مرتبط با یکدیگر هستند، یک‌دسته نوشته‌های تهییجی - تبلیغی یا به‌قول اصطلاح روسی رایج در دهه‌های قرن قبل، «آجیت - پراپ» هستند، که ارزش خود را دارند و نقش بسیار مهمی هم در همه مبارزات کارگری داشته‌اند. اما دسته دوم، نوشته‌های تحلیلی، تاریخی و نظری‌اند که از جمله به‌مسائل واقعی جنبش، پیچیدگی‌ها، و نحوه نیل به‌اهداف رهایی‌بخش مربوط می‌شوند. کتاب مورد بحث ما با آن‌که واضح است که از نوع دوم است، اما در پاره‌ای از نتیجه‌گیری‌ها بی‌شبهت به‌نوع اول نیست، و درعین‌حال با این تفاوت که متاسفانه شعار نامناسبی را برای شرایط کنونی تبلیغ می‌کند.

^۲ Sheila Cohen, "The Red Mole; Workers' Councils as a means of Revolutionary Transformation",...

اگر کتاب عنوان گمراه‌کننده کنترل کارگری را نمی‌داشت و همه این حرکات را کنترل کارگری نمی‌خواند؛ به‌جای مشارکت کارگری، کنترل کارگری را برای شرایط امروز توصیه نمی‌کرد؛ توضیح می‌داد که کنترل کارگری به‌معنی دقیق کلمه یک آرمان مهم پسا سرمایه‌داری است و در دوران سرمایه‌داری عملی نیست – به‌جز برای کارگاه‌های بسیار کوچک، که نمی‌توانند مبنای جنبش کارگری قرار گیرند – و اگر کتاب خود را تحت عنوان مرور تاریخی پاره‌ای حرکات رادیکال کارگری در بخشی از جهان، از جمله تلاش برای خودگردانی، اعلام می‌کرد، ارزیابی از آن می‌توانست بسیار مثبت باشد. اما متأسفانه چنین نیست. باز لازم به تأکید است که ایراد من بیش‌تر به پیام کلی کتاب است و نه لزوماً به همه مقالات که همان‌طور که اشاره شد بسیاری از آن‌ها ارزشمند و آموزنده‌اند.

جالب آن که یکی از نویسندگان کتاب، ویکتور والیس، در فصل یکم کتاب^۳ تحت عنوان «کنترل کارگری و انقلاب»، در بحث‌های مربوط به کنترل کارگری به‌درستی به تمایز و ارتباط دید بلندمدت و پراتیک کوتاه‌مدت اشاره می‌کند، که اولی به «جامعه بی‌دولت» آینده و «ایده‌ال کمونیستی» مربوط می‌شود، و دومی به اقداماتی ربط می‌یابد که گاه می‌تواند در یک واحد تولیدی خاص در نظام سرمایه‌داری متحقق شود، و از این رو «محدود، کم اثر، و قابل جذب به سیستم» قلمداد می‌شوند. (ص. ۱۰۰) او باز به‌درستی اشاره می‌کند که شرکت‌های جداگانه‌ی خودگردان یا تعاونی [در نظام سرمایه‌داری] با محدودیت‌هایی مواجه‌اند. اولاً آن‌ها معمولاً کوچک‌اند، و اگر به شرکت‌های بزرگ تبدیل شوند، به‌شيوه و با انگیزه‌های سرمایه‌دارانه عمل خواهند کرد. یا تأکید می‌کند که بسیار بعید است که در صنایع اصلی بتوانند مطرح شوند، چراکه در این صنایع شرایط انتقال مالکیت از حد توان مالی کارگران خارج است. باز هم به‌درستی اشاره می‌کند که تجربه‌ای که عمومیت دارد این است که کنترل کارگری در دوره‌های انقلابی و بحرانی عمق و گسترش بیش‌تری داشتند. تمام این نکات بسیار درست‌اند اما بنیان نظری و پیام اصلی کل کتاب و حتی مقاله خود والیس هم بر چنین دیدی استوار نیست.

پایه‌ی نظری

ویراستاران به‌درستی اشاره می‌کنند که تمامی تجارب کنترل کارگری به‌ویژه شوراهای کار سرانجام با احزاب سیاسی، اتحادیه‌های کارگری، و بوروکراسی‌های دولتی تصادم کردند. نیز به‌درستی از آن گروه از چپ انقلابی که تاریخاً به‌نسبت دیگر چپ‌ها دست بالا را یافت، از بلشویک‌ها گرفته تا کمونیست‌های ایتالیا و دیگر نقاط، ایراد می‌گیرند که آنها کنترل کارگری را بخشی از نظام قدرت دوگانه در جریان گذار به سوسیالیسم می‌دیدند، و آن را تا زمان استقرار «قدرت واقعی» توسط حزب و دولت انقلابی، یک ساختار موقتی قلمداد کردند. اما در مقابل دیدگاه‌های این بخش از چپ، به‌دیدگاه چپ دیگری اشاره می‌کنند که به‌قول آن‌ها خط خود را از نوشته‌های مارکس در مورد کمون پاریس تا کمونیسم شورائی، تروتسکیست‌ها، و آنارکو – سندیکالیست‌ها، می‌گرفت، و همیشه کنترل کارگری و شوراهای پایه‌ی جامعه‌ی خود – سازماندهی شده‌ی سوسیالیستی محسوب می‌کرد. (ص. ۲۰)

^۳ Victor Wallis, "Workers' Control and Revolutions",...

واضح است که دیدگاه نظری ویراستاران و اغلب نویسندگان، متأثر از همین دیدگاه دوم است. دیدگاهی که از جمله ضد اتحادیه و جنبش اتحادیه‌ای، ضد حزب، ضد دموکراسی پارلمانی، و ضد دولت است، و تأکید بر «دموکراسی مستقیم» و مدیریت شورایی دارد. برای نمونه در فصل سوم، کوهن می‌نویسد که یکی از ویژگی‌های تشکیل شوراهای کار، دموکراسی مستقیم است که برخلاف دموکراسی نمایندگی، شکلی است که مستقیماً اراده اکثریت را از طریق «فرستاده‌گان» منتخب محل کار، که قابل عزل هستند، منعکس می‌کند. (ص. ۴۹) نویسندگان به نمونه‌های تاریخی که در لحظات خاص و بحرانی در نقاط مختلف جهان نوعی دموکراسی مستقیم را به‌طور موقتی ایجاد کردند، اشاره می‌کند. من در جای دیگر به توهّم دموکراسی مستقیم و «غیر نمایندگی» در دوران سرمایه‌داری، جز برای لحظاتی گذرا، پرداخته‌ام.

بخش دیگری از نظریه‌های گروه دوم که طرح می‌شود، به «کمونیسم شورایی» و نظریه‌های افرادی چون آنتون پانه کُک مربوط می‌شود که در فصل چهارم^۴ به آن اشاره شده. او بر این باور بود که شوراهای کارگری به‌عنوان شکل جدیدی از سازماندهی باید جایگزین اتحادیه‌های کارگری و احزاب چپ شوند، و از طریق چنین سازمان‌های خود - گردان و دموکراتیک، کارگران جامعه را به‌سوی سوسیالیسم پیش برند. پانه کُک تا آنجا پیش رفت که ادعا کرد «دیکتاتوری پرولتاریا همان دموکراسی کارگری تشکل شورایی» است! کمونیسم شورایی در جریان انقلاب‌های آلمان مطرح شد و شخصیت‌های مهم دیگری از جمله اُتو رول، که از بازماندگان اسپارتاکیست‌ها، همراهان قبلی رزا لوگزامبورگ و لیبنکخت و از کمونیست‌های چپ آلمان بود، را نیز به‌خود جلب کرد. یکی دیگر از جنبه‌های دید کمونیسم شورایی، حل «مسئله جدائی امر سیاسی و اقتصادی» بود، و هواداران این نظر معتقد بودند که شورای کارگری می‌تواند پلی بین این دو باشد، و این نهاد جدید می‌تواند جایگزین حزب و اتحادیه شود. در همین رابطه بود که اوتو رول «سازمان‌های یکتاگونه» (یونیتاری) را طرح کرد که نمونه‌اش همین شورا بود. بررسی‌های فصل‌های چهارم و پنجم کتاب به‌همین دیدگاه اختصاص دارند.

یکی از پیچیدگی‌های بحث شوراهای کارگری این بوده که با تأکید بر منافع تولیدکنندگان، به منافع مصرف‌کنندگان و تضادی که بین آن‌ها وجود دارد، بی‌توجه بوده؛ واضح است که تولیدکنندگان خواستار شرایط کاری و دستمزدهای بالاترند، درحالی که مصرف‌کنندگان خواهان قیمت‌های پایین‌ترند. این مسئله خود مستقیماً به مسئله اجتماعی شدن‌ها نیز ربط می‌یابد. کارل کُرش در میان شورایی‌ها از کسانی بود که سعی کرد راه حلی برای این مشکل پیدا کند. او نظامی را پیشنهاد کرد که ترکیبی از یک شکل سازمانی اتحادیه‌ای (از دیدگاه تولیدکننده) و سازمانی با شکل سیاسی (از دیدگاه مصرف‌کننده) بود. او اجتماعی شدن را یا از طریق دولت (غیرمستقیم از دیدگاه تولیدکننده و مستقیماً از دیدگاه مصرف‌کننده)، یا توسط کارگران (مستقیم از دیدگاه تولیدکننده و غیرمستقیم از دیدگاه مصرف‌کننده) طرح نمود. با آن که این طرح نظیر دیگر کارهای کُرش طرح برجسته‌ای بود، اما در واقع نمی‌توانست

^۴ Alberto. R. Bonnet, "The political Form at last Discovered",...

این تضاد را حل کند، و همان‌طور که آلبرتو بوئتی به‌درستی اشاره می‌کند، گُرش به‌رحال چالش بزرگ اجتماعی‌شدن را در همین تضاد می‌دید. (صص ۷۲-۷۳) (البته لازم به‌یاد آوری است که [کائوتسکی از اولین کسانی بود](#) که در جریان انقلاب آلمان بر مسئله تضاد تولیدکننده و مصرف‌کننده تاکید کرد، و راه حل او ایجاد شورایی بود متشکل از نمایندگان سه جریان یعنی دولت، تولیدکنندگان، و مصرف‌کنندگان و هریک با یک سوم آراء، که البته اجرا نشد).

دیدگاه کمونیسم شورایی با آن‌که انتقادات درستی به‌حزب لنینی، پیشتازگرایی، سانترالیسم دموکراتیک، و بوروکراتیسم اتحادیه و دولت مطرح نمود، خود به افراطِ دیگری درغلتید که تصور می‌کرد کارگران با شوراهاى خود-گردان و غیرمتمرکز خود به‌تنهایی می‌توانند جامعه و اقتصاد را اداره کنند و به‌سوی سوسیالیسم به‌پیش برند.

واقعیت این است که یکی از مهم‌ترین تفاوت‌های عمده این دو گونه نظریه‌ها که ویراستاران به آن‌ها اشاره دارند، در این بود که دومی‌ها، یعنی کمونیست‌های شورایی، هرگز به‌قدرت نرسیدند و با مسائل عملی و واقعی روبرو نشدند تا نظیر گروه اول، یعنی کمونیست‌های سنتی و یا سوسیالیست‌های رفرمیست، در عمل خطاهای نظری خود را ببینند، و سعی در تجدیدنظر کنند.

کنترل کارگری موقتی در شرایط انقلابی و بحرانی

تجارب تاریخی مربوط به‌تلاش برای کنترل کارگری، به‌دوران‌های انقلابی، جنگ‌ها و بحران‌های سیاسی و اقتصادی محدود می‌شود. در تمامی این موارد این تلاش‌ها حتی اگر هم به‌معنی واقعی بتوان آن‌ها را کنترل کارگری نامید، موقتی بودند، و پس از انقلاب و رفع بحران - به‌جز چند موردی که بنا به‌شرایط خاص عمر طولانی‌تری یافتند، و در پایین به آن‌ها اشاره می‌شود - از بین رفتند. در این‌جا به‌طور خلاصه به‌پاره‌ای از مهم‌ترین تجاربی که در کتاب به آن‌ها اشاره شده، می‌پردازم.

کمون پاریس

همان‌طور که اشاره شد، ویراستاران خطی را پی‌گیری می‌کنند که گویا اصل آن به‌تحلیل مارکس از کمون پاریس باز می‌گردد. فصل چهارم کتاب، نوشته بوئتی نیز عنوان خود را از جمله معروف مارکس می‌گیرد که در *جنگ داخلی فرانسه* در مورد کمون گفته بود که «این اساساً یک دولت طبقه کارگر بود... شکل سیاسی‌ای که سرانجام کشف شد.» (ص. ۶۶) درست است که مارکس در زمان کمون ۱۸۷۱ پاریس سخت تحت تاثیر کمون قرار گرفت و حتی از کموناردها هم تندتر رفت، به آن‌ها خرده گرفت که ماشین دولتی را «خرد» نکردند، و تحت تاثیر کمون او و انگلس در مقدمه ۱۸۷۲ *مانیفست کمونیست*، «اقدامات» مانیفست را دیگر «قدیمی شده» اعلام کردند. اما ده سال بعد از آن در اوج بلوغ فکری خود، مارکس [نوشت که کمون پاریس تنها «شورش یک شهر در شرایط استثنائی» بود، و «اکثریت کمون به‌هیچ‌وجه سوسیالیست نبودند، و نمی‌توانستند باشند».](#)

با آن که بی‌تردید کمون پاریس یکی از مهم‌ترین رویدادهای تاریخ چپ در جهان است، اما آیا می‌توان تحت کنترل درآوردن موقت یک شهر برای ۷۲ روز به‌دنبال شکست فرانسه و دستگیری امپراطور کشور توسط دشمن را نمونه‌ای از کنترل کارگری و «شکل کشف‌شده» آن را شکلی مناسب برای مبارزه‌رهایی در نظام جهانی پیچیده امروز قرار دهیم؟ فصل چهارم با عطف به کارل گُرش، که خود به شوراها باور داشت، به‌نکته بسیار مهمی در مورد «شکل سرانجام کشف‌شده» کمون اشاره می‌کند. گُرش هشدار می‌دهد که «... ما نمی‌توانیم به‌طور ذهنی به‌باورهای گذشته، بی آن که آن‌ها را مورد سؤال قرار دهیم و بی آن که در آن‌ها تغییری دهیم، پایبند بمانیم...». او اضافه می‌کند که «هر شکل تاریخی در مقطع معینی از توسعه خود، از شکل توسعه‌یابنده‌ی نیروهای انقلابی، عمل انقلابی، و آگاهی، به‌مانعی برای آن شکل توسعه‌یابنده بدل می‌شود.» (ص. ۷۰) گُرش با دیدی کاملاً منطبق با متد مارکس نتیجه می‌گیرد که ما باید «... به‌دور از توهم، هشیارانه، و با مشاهده‌ی بی‌غرضانه‌ی تاریخی، سرآغاز، میانه و پایان کل این تحول را در قالب کلیت تمام‌نمای تاریخی ...» در نظر بگیریم. (ص ۷۱)

کمیته‌های کارخانجات در انقلاب روس

والیس (فصل یک) با مرور تجربه کنترل کارگری در انقلاب ۱۹۱۷ روسیه، با دیدی رُمانتیک به‌سیاست‌های لنین حمله می‌کند که از همان آغاز انقلاب اکتبر با «خودگردانی کارگری» مخالف بود و بر ضرورت «رشد» صنعتی و حتی کاربرد تیئوریسم تاکید می‌کرد. و ایراد می‌گیرد که بلشویک‌ها مانع خودگردانی کارگری شدند و تصور می‌کردند که کارگران به‌تنهایی توانایی اداره صنایع بزرگ را ندارند. والیس به این واقعیت بی‌توجه می‌ماند که در جامعه‌ی اکثراً دهقانی آن‌زمان روسیه، آیا بدون رشد صنعت، طبقه کارگر می‌توانست رشد یابد، و آیا کارگران آن‌زمان شوروی واقعا در موقعیتی بودند که صنایع آن‌زمان را به‌تنهایی «کنترل» کنند؟ از آن مهم‌تر وقتی یک جریان سیاسی با یک انقلاب رادیکال قدرت انحصاری را به‌سرعت به‌دست می‌گیرد، در میان همه دشمنان داخلی و خارجی چاره‌ای جز کنترل متمرکز ندارد. حتی پس از شکست‌دادن نیروهای راست هم بلشویک‌ها کنترل غیرمتمرکز واحدهای صنعتی را مغایر اقتصاد برنامه‌ریزی‌شده‌ی متمرکز می‌دانستند. در این‌جا به‌هیچ‌وجه منظور دفاع از بلشویک‌ها نیست، که در جاهای دیگر به آن پرداخته‌ام. بلکه توجه دادن به‌مشکلات عملی و بی‌شرط و شروط خودگردانی کارگری است.

برخورد جامع‌تر به «کمیته‌های کارخانجات» در انقلاب روس در فصل بسیار جالب ششم کتاب^۵، نوشته دیوید مندل طرح شده که براساس اسناد و مدارک دست اول مسائل و مشکلات تلاش‌های مربوط به کنترل کارگری در جریان انقلاب را به‌تفصیل مورد بحث قرار می‌دهد. مندل توضیح می‌دهد که چگونه در جریان و به‌دنبال انقلاب فوریه، کمیته‌های کارخانجات خصوصی و دولتی پدیدار شدند و به‌رغم خواست «کنترل»، در واقع خواستی مشارکتی داشتند. او توضیح می‌دهد که «کنترل» در زبان روسی به‌معنی نظارت است نه مدیریت، و از این رو در این جریان کارگران کنترل (نظارت) می‌کردند و کارخانه‌داران مدیریت. با وخیم‌ترشدن اوضاع اقتصادی و کارشکنی‌های کارخانه‌داران که مورد حمایت دولت موقت هم بودند، کمیته‌های کارخانجات به‌ویژه در پایتخت خواست‌های

^۵ David Mandel, "The Factory Committee Movement in the Russian Revolution"...

قاطعانه‌تری را برای کنترل طرح می‌کردند. چند ماه پس از انقلاب اکتبر، مسئله ملی کردن‌ها مطرح شد و به تدریج بخش‌های مختلف صنعت ملی شدند. مسئله تضاد بین ضرورت برنامه‌ریزی متمرکز و کنترل کارگری واحدهای پراکنده و غیرمتمرکز، با شروع جنگ داخلی، تشدید بحران، و چند پاره شدن طبقه کارگر (پاره‌ای بیکار شده، پاره‌ای جذب دستگاه‌های دولتی و حزبی شدند و پاره‌ای به جبهه فرستاده شدند)، به نفع تمرکز و تضعیف کمیته‌ها و مشارکت آن‌ها خاتمه یافت. سلسله‌مراتب بوروکراتیک و مفصلی برای هر بخش صنعتی و واحد تولیدی تعیین شد. البته مندل به سرنوشته نهایی کمیته‌ها در دوران جنگ داخلی و بعد از آن نمی‌پردازد.

آنچه در مورد «کنترل کارگری» در روسیه رخ داد این بود که «کمیته‌های کارخانجات» که در طول انقلاب فوریه و بعد از آن تا انقلاب اکتبر، در اداره امور کارخانجات مشارکت و نه مدیریت داشتند (چرا که مدیران و صاحبان کارخانه‌ها مدیریت می‌کردند)، بعداً به بخشی از ترویقای کارخانه، متشکل از نماینده حزب کمونیست کارخانه، مدیر کارخانه، و نماینده اتحادیه کارخانه، تبدیل شدند و با آمدن استالین و واگذاری کامل مدیریت به مدیران، به طور کلی حذف شدند.

شوراهای تورین

شوراهای تورین که در فصل هفتم کتاب^۶ توسط پیتر دی پائولا نوشته شده، به یکی از مهم‌ترین تجارب کنترل کارگری جهان می‌پردازد که بلافاصله بعد از پایان جنگ جهانی اول در تورین و پاره‌ای از دیگر نقاط ایتالیا پدید آمدند. این فصل به خوبی به چگونگی پیدایش، ابتکارات و دست‌آوردها، و نیز تناقض‌ها و پیچیدگی‌ها و اوضاع و احوالی که به شکست شوراهای کار انجامید، و نیز روابط شوراهای با اتحادیه‌ها، و با حزب سوسیالیست می‌پردازد.

در جریان ناآرامی‌های پس از جنگ و به دنبال انقلاب اکتبر روسیه، ناراضی‌های زیادی از «کمیسیون‌های داخلی» کارخانجات که سال‌ها قبل در ارتباط با اتحادیه‌ها ایجاد شده بودند، طرح می‌شد. در انتخابات انجام‌شده در یکی از شعب کارخانه فیات تصمیم گرفته شد که «کمیسه‌های کارگاه» نه توسط اتحادیه بلکه مستقیماً از سوی تمام کارگران اعم از عضو اتحادیه یا غیرعضو در هر یک از بخش‌های کارخانه انتخاب شوند، و اعضاء کمیسیون‌های داخلی کل کارخانه از میان این کمیسه‌ها انتخاب شوند. با وسعت گرفتن کمیسیون‌ها، مجمع عمومی کمیسه‌ها در تورین تشکیل شد و اتحادیه محل را تحت کنترل گرفت، در شعبه حزب سوسیالیست ایتالیا در تورین و در اتاق کار این شهر نیز اکثریت را به دست آورد، و خواستار ایجاد کمیته‌های کارخانه و «شورای کارخانه» شد. از آنجا که کمیسیون تشکل جدیدی بود، بحث‌های مهمی مربوط به چگونگی رابطه شورا با اتحادیه مطرح شد. گرامشی که همراه با دیگر همکاران نشریه «نظم نوین» سخت تحت تاثیر شوراها بود، این نهادها را وسیله‌ای برای کسب قدرت سیاسی و بخشی از «قدرت دوگانه» می‌دانست. جناح چپ حزب سوسیالیست به رهبری آمادئو بوردیگا خواستار تصفیه حزب از رفرمیست‌ها و تلاش برای استقرار یک حکومت شورایی بود و اعتقاد داشت که شوراهای

^۶ Pietro Di Paola, "Factory Councils in Turn, ۱۹۱۹-۱۹۲۰", ...

کارخانه در غیاب حکومت شورایی به یک نهاد اصلاحی و سازشکار تبدیل می‌شود. کمینترن هم از راه دور خواستار یک انقلاب شورائی بود.

در خارج از تورین این جنبش چندان موفقیتی نیافت و کنفدراسیون عمومی کار، تحت نفوذ حزب سوسیالیست که به‌رغم اختلافات جناحی، اکثریت آن با سیاست شورایی موافقتی نداشت، از آن حمایت نمی‌کرد. واضح بود که در این میان، کارخانه‌داران از گسترش شوراها وحشت‌زده شده و از بزرگ‌ترین مخالفین شوراها بودند.

بحران اقتصادی، صنایع را با مشکلات بیش‌تری مواجه ساخته بود و درگیری‌ها بین کارگران و صاحبان کارخانجات رو به افزایش بود. در چند واحد کارگران اعتصاب کردند و صاحبان کارخانه‌ها با حمایت پلیس و ارتش دست به شکستن اعتصاب و بستن کارخانه‌ها زدند. کارگران نیز اقدام به اِشغال کارخانجات کردند. در طول اِشغال، کارگران سعی کردند تولید را با تغییراتی ادامه دهند، و جالب آن که – نظیر تجربه شوراهای ایران در دوران انقلاب – در مواردی مهندسیین و کادرهای اداری و فنی نیز در همراهی با آنان کار خود را ادامه دادند. اما به‌جز در تورین، این جنبش پس از چند روز فروکش کرد. اگر کنترل کارگری به‌معنی واقعی‌اش در تورین رخ داد، به این مقطع کوتاه اِشغال و اداره تولید کارخانجات مربوط می‌شود، چرا که قبل از آن فعالیت‌ها عملاً همان فعالیت‌های مذاکره‌ای نوع اتحادیه‌ای بود. اما جای تعجب است که نویسنده فصل هفتم، دی پائولا، که با دقت بسیار و با استناد به اسناد دست اول پیدایش شوراها را توضیح می‌دهد، در آخر به این نکته بسیار مهم نمی‌پردازد.

اما سرانجام این کنترل کارگری ظرف چند هفته درهم شکست. این جنبش مهم در تورین منزوی ماند، در سطح کارخانه باقی ماند، و عمری کوتاه داشت. اما درس‌های فراوانی را از آن می‌توان گرفت: از جمله ضرورت وجود و حمایت یک حزب سوسیالیستی قوی که بدون آن شوراهای کار به‌تنهایی موفقیتی نخواهند داشت. گرامشی و نیز تولیاتی با توجه به تجارب شوراهای تورین به این نتیجه‌گیری قاطع رسیدند که بدون حزب کمونیست شوراها نمی‌توانند به‌تنهایی سرمایه‌داری را سرنگون کنند. دیگر مسئله، رابطه بین شورا و اتحادیه است که وجود هر دو در ارتباط با هم ضروری‌اند. نیز تجربه تورین، نظیر دیگر تجارب جنبش کارگری، نشان داد که اکثریت کارگران در آن مرحله از تحول اجتماعی کشورشان و سطح آگاهی، آمادگی برای یک تغییر رادیکال را نداشتند و بیش‌تر خواهان اصلاحات بودند. زمانی که کنفدراسیون عمومی کارگران ایتالیا این سؤال را که آیا اصلاحات و مذاکرات اقتصادی را می‌خواهید یا انقلاب و دیکتاتوری پرولتاریا را، نمایندگان ۵۰۰ هزار نفر به‌ر فرم، و نمایندگان ۴۰۰ هزار نفر به انقلاب رأی داده بودند. از همه مهم‌تر آن که تجربه تورین هم نشان داد که در یک نظام سرمایه‌داری، کنترل کارگری نمی‌تواند دوام داشته باشد. جالب آن که حتی پس از شکست شوراها و سازش‌های جناح راست حزب سوسیالیست و تلاش‌های آن برای کاهش دادن خواست‌های کارگران و بازگرداندن آن‌ها به کار، صاحبان کارخانجات و دیگر

سرمایه‌داران رضایت ندادند و وحشت‌زده به‌دامن فاشیست‌ها پناه بردند. از آن مقطع به‌بعد است که جنبش موسولینی سریعاً رو به رشد می‌گذارد، و بقیه ماجرا را می‌دانیم.

شوراهای دوران انقلاب آلمان

فصل پنجم^۷ کتاب تحت عنوان «از اتحادیه‌گرایی تا شوراهای کارگری» نوشته رالف هافروگه، به‌نقش گروهی رادیکال و انقلابی از رابطین اتحادیه‌ای کارگاه‌ها (شاپ استیووارد) می‌پردازد. این گروه از رابطین یا نمایندگان اتحادیه‌ای در برلین نقش بسیار مهمی در رادیکالیزه کردن جنبش کارگری آلمان داشتند. در [جریان انقلاب آلمان](#) که در جای دیگری به آن پرداخته‌ام، در میان دعواهای جناح‌های مختلف چپ و سوسیالیست، اعم از ریویزیونیست‌ها، سانتریست‌ها و اسپارتاکیست‌ها، و به‌دنبال انشعاب سوسیال دموکرات‌های «مستقل» از حزب سوسیال دموکرات، که هر یک از آن‌ها به‌درجات مختلف پایه‌های کارگری خود را در کارخانجات داشتند، این گروه از نمایندگان اتحادیه‌ای که به‌طور مخفی و غیرقانونی سازمان‌دهی شده بودند، چند اعتصاب توده‌ای به‌راه انداختند. در آخرین اعتصاب که در ۱۹۱۸، مدتی بعد از انقلاب اکتبر روسیه روی داده بود، «کمیته‌ی اعتصاب» خود را «شورای کارگری» اعلام نمود، و خواستار کنترل کارگری شد. دیگر شوراهایی که در طول دوران انقلاب آلمان به‌وجود آمدند، تا زمانی که می‌توانستند فعال باشند، از همین مدل پیروی کردند.

هافروگه به‌درستی اشاره می‌کند که به‌نقش تاریخی این گروه از رهبران رادیکال کارگری کم‌توجهی شده، و از این رو به‌جزئیات مهمی در مورد ظهور و افول آنها می‌پردازد. اما متأسفانه در مورد نفوذ آن‌ها در انقلاب و جنبش کارگری تا حد زیادی غلو کرده و نقش آن‌ها را ایده‌آلیزه می‌کند. از جمله اشاره می‌شود که «... حرکتی که از سوی گروه کوچکی از اعضاء ناراضی اتحادیه‌ای شروع شد... به‌جنبش شوراهای کارگری بر علیه دولت و بر علیه بوروکراسی اتحادیه‌ای بدل شد، و همین جنبش بود که در انقلاب نوامبر ۱۹۱۸ آلمان همراه با سربازان و ملوانان شورشی، سلطنت را در آلمان به‌پایین کشید و نهایتاً به‌جنگ بزرگ خاتمه داد.» (ص. ۸۵) واقعیت این بود که قسمت اعظم کارگران، تحت نفوذ اتحادیه‌های متصل به‌حزب سوسیال دموکرات بودند. همین کارگران بودند که حزب از ترس از دست‌دادن آن‌ها که از جنگ «میهنی» حمایت می‌کردند، فرصت‌طلبانه به‌اعتبارات جنگی رأی مثبت داد. زمانی هم که مستقل‌ها از حزب انشعاب کردند، تعداد کمی از این کارگران به‌آن‌ها پیوستند، و بعد از آن که اسپارتاکیست‌ها انشعاب کردند و حزب کمونیست آلمان به‌وجود آمد، باز تعداد به‌مراتب کم‌تری از کارگران به آن‌ها پیوستند. این نمایندگان رادیکال که اکثر آن‌ها با سوسیال دموکرات‌های مستقل بودند، بیش‌تر مستقل از حزب عمل می‌کردند. به‌رغم احترام و علاقه‌ای هم که به‌لیکنخت داشتند و حتی او را به‌رهبری پذیرفتند، با اسپارتاکیست‌ها مخالف بودند و قسمت اعظم آن‌ها هنگام تاسیس حزب کمونیست آلمان به آن نپیوستند. می‌خوانیم که «این جنبش الهام‌بخش ایده کاملاً جدیدی از سوسیالیسم شد که تأکیدش نه بر قدرت دولتی و تمرکز، بلکه بر

^۷ Ralf Hoffrogge, "From Unionism to Workers' Councils: The Revolutionary Shop Stewards In Germany, ۱۹۱۴-۱۹۱۸"...

دموکراسی محلی و کنترل کارگری، یا ایده‌ی کمونیسم شورایی بود.» اضافه می‌کند که «... این مدل سوسیالیسم نه بر پایه برنامه‌ریزی متمرکز اقتصادی، بلکه بر پایه خودگردانی طبقه کارگر استوار بود.» (همانجا)

حال سؤال این است که آیا حتی کوچک‌ترین بخشی از این «ایده‌ی کاملاً جدید» توانست از حد شعار خارج شود و «مدل سوسیالیسم» جدیدی را عملی سازد؟ شوراهایی که به‌وجود آمدند، نظیر دیگر شوراهای مدیریت محصول دوران جنگ و بحران اقتصادی بودند، عمری بسیار کوتاه داشتند، و هرگز به مرحله‌ای نرسیدند که بخواهند «مدل جدیدی از سوسیالیسم» را در عمل عرضه کنند. شک نیست که سازماندهی اعتصابات بزرگ، به‌رغم آن که همگی شکست خوردند، از جمله کارهای بزرگی بودند که این گروه از رهبران رادیکال کارگری انجام دادند، اما شوراهایی که به‌وجود آمدند نتوانستند به‌معنی دقیق کلمه، کنترل کارگری پایداری را برقرار سازند، چه رسد به این که بخواهند نگران برنامه‌ریزی متمرکز یا غیرمتمرکز در سطح ملی باشند. در تدارک یکی از اعتصابات بزرگ در ژانویه ۱۹۱۹، که هم‌زمان با تشکیل حزب کمونیست آلمان نیز بود و از کنترل خارج شد، این جنبش شورایی به‌خاطر سرکوب وحشیانه و بی‌رحمانه کاملاً شکست خورد. پس از شکست جنبش، دولت جدید بر آن بود که شوراهای را کلاً و تماماً غیرقانونی کند، اما با وساطت اتحادیه‌ها، شوراهای تنها در سطح کارگاه با نقشی متفاوت، از جمله نداشتن حق مداخله و کنترل بر تولید، تحت عنوان «شورای کارگاه» مورد تایید قرار گرفتند؛ که هم‌اکنون نیز در آلمان با نقش مشورتی وجود دارند. بسیاری از این نمایندگان رادیکال برای مدتی به‌حزب کمونیست آلمان پیوستند، اما ناراضی از مداخله‌های کمینترن از حزب بیرون آمدند، پاره‌ای به کمونیست‌های چپ پیوستند، و برجسته‌ترین رهبرانشان، ریچارد مولر، از سیاست کناره گرفت و کسب و کار خودش را به‌راه انداخت.

سرنوشت تلخ این مبارزان رادیکال کارگری بیان‌گر شکست سیاست‌های کمونیسم شورایی در پیشرفته‌ترین شرایط عینی و ذهنی است، و متأسفانه نمی‌تواند نمونه‌ای برای پی‌گیری به‌ویژه در اوضاع جهانی موجود قرار گیرد.

کتاب در فصل هشتم، به‌نمونه دیگری هم در مورد «دموکراسی کارگری» در اسپانیا در دوران جنبش مقاومت ضدفاشیسم در ۱۹۳۶ می‌پردازد. این مورد بسیار مهم نیز مربوط به یک دوران انقلابی و بحرانی و محدوده زمانی کوتاه و موقتی است، و آن نیز نمی‌تواند نمونه و مثالی برای کنترل کارگری پایدار باشد. از آنجا که مطالعه من در مورد انقلاب اسپانیا محدود است از اظهارنظر درباره‌ی جزئیات این مورد خودداری می‌کنم.

شوراهای در حکومت‌های همراه

برخلاف شوراهایی که برای مدتی کوتاه در دوران‌های انقلابی یا بحرانی به‌وجود آمدند و بعد توسط دولت‌ها سرکوب شدند و از بین رفتند، تجربه شوراهای دیگری را داریم که با حمایت نظام سیاسی حاکم مستقر شدند یا پایدار ماندند. یک نمونه برجسته آن پروژه خودگردانی در یوگسلاوی بعد از جنگ جهانی دوم و تحت رهبری مارشال تیتو بود. جنبش پارتیزانی برعلیه اشغال فاشیسم در این کشور، مستقل از ارتش سرخ شوروی به‌موفقیت

رسیده بود و سوسیالیست‌های یوگسلاوی مستقل از سیاست‌های کمینترن مسیر توسعه خود را پی‌گیری می‌کردند، و از این رو در ۱۹۴۸ از کمینفورم، که پس از انحلال کمینترن توسط استالین جایگزین آن شده بود، اخراج شدند. تیتو، آگاه از مسائل کنترل متمرکز دولتی و تجارب دیگر کشورهای سوسیالیسم قبلا موجود، در ۱۹۵۰ طرح لایحه‌ی «خودگردانی کارگری» را اعلام نمود که طی آن کلکتیو کارگری هر واحد تولیدی به‌مثابه یک پیکر خودمختار می‌توانست از طریق شورای انتخابی کارگران، مسائل مربوط به آن واحد را مورد بحث قرار دهد و به رأی گذارد. این شورا هیئت‌مدیره شرکت را انتخاب می‌کرد تا تحت مدیریت کارخانه به‌وظائف خود عمل کند. این شوراهای تا سال‌ها به‌رغم تحریم‌های کمینفورم، و مسائل اقتصادی و اداری داخلی باقی ماندند، اما با بحران دهه هفتاد و سپس مرگ تیتو در ۱۹۸۰، با مشکلات بیش‌تری مواجه شدند، و سرانجام در ۱۹۸۹ به‌خاطر ناکارآمدی رسماً کنار گذاشته شدند. فصل نهم کتاب به این مورد بسیار مهم و آموزنده می‌پردازد.

بحث‌های زیادی در مورد شوراهای یوگسلاوی مطرح است که از نظر تاریخی بسیار حائز اهمیت‌اند، اما از آنجاکه به‌وجود آمدن این شکل از شوراهای و تداوم‌شان منوط به‌وجود یک نظام سیاسی همراه و حامی مدیریت شورایی است، - پیش‌شرطی بسیار مهم برای هر نوع شورای مدیریت - نیازی به‌مرور جزئیات این شوراهای و دیگر شوراهای مشابه، از جمله شوراهای لهستان در دهه پنجاه، یا ونزوئلا تحت رهبری چاوز، نیست. واضح است که اگر حکومتی رادیکال و مترقی بر سر کار آید - که چگونگی آن خود بحث جداگانه‌ای است - دموکراسی کارگری می‌تواند با تداوم مبارزه و فشار کارگران متشکل برقرار شود و ادامه یابد.

دیگر موارد «کنترل کارگری»

کتاب مورد بحث، موارد متعدد دیگری را درباره‌ی انواع حرکات کارگری و مبارزه برای نوعی مشارکت و خودگردانی، که باز تمامی آن‌ها را تحت عنوان «کنترل کارگری» طرح می‌کند، در عرصه‌های بسیار متفاوت مورد بررسی قرار می‌دهد: از تلاش‌ها در دوران مبارزات ضد‌استعماری و نهضت‌های رهایی‌بخش ملی، از جمله از اندونزی، الجزایر، آرژانتین گرفته، تا مبارزات ضد‌سرمایه‌داری در کشورهای پیشرفته مانند سرمایه‌داری در انگلستان، امریکا، ایتالیا، و یکی از ایالات کانادا، به‌علاوه‌ی سایر موارد در دهه‌های اخیر، از جمله در بنگال غربی، و برزیل. نکته این است که اطلاق عنوان «کنترل کارگری» به‌تمامی این موارد، مستقل از آن که چه تعریفی از کنترل کارگری داشته باشیم، غیردقیق و گمراه‌کننده است. شک نیست که اشغال کارخانجات، اعتصاب‌های نشسته، قطع موقتی تولید، راه‌بندان‌ها، تحت کنترل درآوردن کارخانه برای مدتی معین، و دیگر اقدام‌های مستقیم (دیرکت اکشن) کارگران، از مهم‌ترین شکل‌های مبارزاتی کارگران جهان برای مقابله با سرمایه‌داران و مدیران شرکت‌های سرمایه‌داری بوده، و دستاوردهای بسیاری را هم به‌همراه داشته. اما این حرکات، حتی اگر هم با «آرمان و آرزو»ی خودگردانی - که امانوئل نس، ویراستار اصلی کتاب، در مقاله‌اش در مورد امریکا (فصل شانزدهم) به آن اشاره می‌کند - همراه بوده باشد، نمونه‌های «کنترل کارگری» نبوده و نمی‌توانند باشند.

اما کدام شعار به‌جای کنترل کارگری

اگر در طول دوران سرمایه‌داری تاکنون در هیچ مکان و زمانی «کنترل کارگری» به معنی واقعی — در عمل و نه در شعار، و به‌طور پایدار و نه موقتی — نتوانسته به‌وجود آید، چگونه می‌توان انتظار داشت که در شرایط امروزی با تمامی تغییرات و تحولات عظیمی که در سرمایه‌داری و تولید صنعتی، و در طبقه کارگر ایجاد شده، خودگردانی و کنترل کارگری را خواستار شویم؟

یکی از مهم‌ترین تغییر و تحول‌های صنعت در دنیای معاصر این است که برخلاف تمرکز فضائی دوران فوردیسم که قسمت اعظم فرآیند تولید در یک محل متمرکز بود، امروز صنعت بزرگی را در جهان نداریم که چنین سازماندهی شده باشد. حال هر بخش از فرآیند تولید به‌شکلی غیرمتمرکز در نقاط مختلف یک کشور و یا در کشورهای دیگر انجام می‌شود. از این رو به‌جای شرکت‌های غول‌پیکر مستقر در یک محل، کارخانجات متوسط و کوچک پراکنده‌ای داریم که در این تقسیم کار فضائی در یک شبکه‌ی خوشه‌ای به‌هم مربوط می‌شوند. هر کارخانه حلقه‌ای است از یک زنجیر که بخشی از آن شرکت‌های بالاسری (آپ استریم) — مواد خام و تولید قطعات و غیره — هستند، و بخش دیگر پایین سری (داون استریم) — انبار، فروش و توزیع و غیره — اند. در این شرایط آیا خواست خود - گردانی و کنترل کارگری کل مجموعه را در نظر دارد، و یا یکی از حلقه‌ها را؟ از آنجاکه حتی ایده‌آلیست‌ترین نظریه‌پردازان کنترل کارگری در دوران سرمایه‌داری، امکان کنترل یک شرکت غول‌پیکر جهانی توسط کارگران را به‌تصور خود راه نمی‌دهند، می‌توان گفت که بنابراین، کنترل حلقه‌های این زنجیره مورد نظرند. به‌فرض آن که چنین خواسته‌ای هم عملی شود، این شرکت برای ادامه حیات خود ناچار می‌شود به‌شکل سرمایه‌دارانه اداره شود. در این جا بحث مربوط به صنایع عمده است و شک نیست که کنترل کارگری در یک واحد کوچک و خودکفا تحت مالکیت و مدیریت چند کارگر همیشه عملی بوده و هست. اما این صنایع کوچک پراکنده نیستند که بخواهند «شکل جدید سوسیالیسم» را برقرار سازند.

جنبه دیگر کنترل کارگری به‌مسئله مالکیت مربوط می‌شود؛ نمی‌توان چیزی را مالک نبود اما کنترل کرد. از این رو کنترل کارگری مستقیماً به‌مسئله اجتماعی کردن مربوط می‌شود که آن هم پیش‌شرط‌های سیاسی خود را دارد. درست است که عنوان اصلی کتاب «از آن ماست که بر آن تسلط یابیم و مالک‌اش شویم»، شعار آرمانی درستی است، اما به پیش‌شرط‌های اجتماعی شدن ربط می‌یابد که ما از آن بسیار دوریم. در دوران سرمایه‌داری کنونی، این مالکیت یا باید با زور تصاحب شود، یا خریداری شود، و یا مرجعی آن را واگذار کند. هریک از آن‌ها هم پیش‌شرط‌هایی دارد که از جمله از یک طرف به سیاست‌های نظام سیاسی حاکم، و از سوی دیگر به قدرت کارگران بستگی پیدا می‌کند. واضح است که دولت سرمایه‌داری اجازه تصاحب را نخواهد داد. برای خرید نیز کارگران باید سرمایه لازم را داشته باشند. می‌ماند واگذاری، که آن هم نیاز به نظام سیاسی متفاوتی دارد، نظیر آنچه در ونزوئلا و بولیوی و قبلا در شیلی تجربه شد.

از ویژگی‌های دیگر سرمایه‌داری معاصر تضعیف شدید طبقه کارگر، تقلیل کارگران صنعتی و چند پاره‌گی این طبقه است. برخلاف صنایع کاربر دوران‌های گذشته، صنایع امروزی به درجات مختلف با سطوح بالایی از کاربرد تکنولوژی سر و کار دارند، و در این میان نقش مهندسين و تکنيسين‌ها و کادراهای اداری و مالی بسیار مهم است. حال اگر صحبت از خواست کنترل کارگری است، آیا این شورای مدیریت می‌تواند تنها محدود به کارگران باشد و دیگر کادراهای فنی و اداری را که عمدتاً از طبقه متوسط جدیداند - برکنار از آن که آن‌ها هم نیروی فکری خود را به سرمایه‌دار می‌فروشند - دربرنگیرد؟

مشکل دیگر شورای کارگری از نوع خودمدیریتی، به تضاد منافع تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان بازمی‌گردد، و برخلاف پاره‌های تلاش‌ها برای یافتن راه حل، که قبلاً به آن اشاره شد، مادام که تاکید بر شوراهای پراکنده تولیدکنندگان باشد، بازهم این مسئله قابل حل نیست. در نظام موجود سرمایه‌داری واضح است که با بهبود شرایط مثلاً دستمزد در کارخانه «الف»، قیمت تولید کالای تولیدشده‌ی «الف» را بالا می‌برد، (اگر کالای سرمایه‌ای باشد، به‌طور غیرمستقیم، و اگر کالای مصرفی باشد، به‌طور مستقیم) که این با خواست مصرف‌کننده این کالا در تضاد است، مصرف‌کنندگانی که بسیاری از آن‌ها کارگران دیگر کارخانه‌ها هستند، که به‌نوبه خود بالارفتن هزینه تولید و قیمت کالاهای‌شان بر دیگر مصرف‌کنندگان اثر می‌گذارد. این مسئله تنها با ایجاد نهادهایی بالاتر از شوراهای خودگردان هر واحد تولیدی، در سطح منطقه‌ای و ملی، متشکل از نمایندگان این شوراهای نمایندگان مصرف‌کنندگان عملی است، امری که مغایر است با خواست خودمدیریتی.

مسئله تمرکز و عدم تمرکز یکی دیگر از بزرگ‌ترین مشکلات و تناقض‌های نظری شورایی‌ها است. تاکید بیش‌تر بر واحدهای خودگردان که طبیعتاً غیرمتمرکز اند، گذاشته می‌شود، بی‌توجه به ضرورت بهینه و اُپتیمیزه کردن بسیاری از جنبه‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، حقوقی و فرهنگی که درجات مختلف تمرکز را می‌طلبد. حال این مسئله برای آن دسته ایده‌آلیست‌ترهای جنبش شورایی که نه هیچ نوع نمایندگی و نه هیچ‌گونه سلسله‌مراتبی را می‌پذیرند، به مراتب حادث‌تر می‌شود.

به‌طور خلاصه و برای کوتاه کردن بحث، در این مرحله از تحول اجتماعی، به جای شعار کنترل کارگری و مدیریت شورائی در اوضاع و احوال کنونی، شعار مناسب، مشارکت کارگری و شورای مشارکتی است. مشارکت درجات مختلفی دارد که در جاهای دیگر نیز به آن اشاره کرده‌ام، و پایین‌ترین درجه آن سهیم‌شدن در اطلاعات است، بعد از آن طرف مشورت قرارگرفتن است، و بالاتر از آن هم-تصمیمی یا مشارکت در تصمیم‌گیری یا هم-مدیریتی است. این درجات مشارکت بستگی مستقیم به قدرت کارگران واحد مربوطه دارد. اگر کارگران ضعیف باشند، مدیریت حتی تصمیم‌های خود را از قبل به آن‌ها خبر نمی‌دهد، چه خواسته که با آن‌ها مشورت کند، یا به تصمیم‌گیری مشترک رضا دهد. قدرت کارگران نیز بستگی مستقیم به تشکل دارد، و از این رو مهم‌ترین خواست بلافاصله باید حول تشکل و نوع تشکل مورد قبول دور زند. در این بحث، گذاشتن شورا در مقابل اتحادیه بحثی انحرافی است، چراکه

هیچ‌یک بدون دیگری نمی‌تواند نقش لازم را ایفا کند. تشکل مطلوب همان اتحادیه است که در جاهایی که وجود دارد باید دموکراتیزه و غیرمتمرکز شود، و در جاهایی که وجود ندارد، اولین اقدام باید مبارزه برای ایجاد آن باشد. نوع مطلوب چنین تشکلی اتحادیه صنعتی (ایندستریال یونیون) است که برعکس اتحادیه صنفی (کرافت یونیون) و یا اتحادیه تک - واحدی (هاوس یونیون) تمامی کارکنان یک شبکه صنعتی را در لوکال‌های مختلف سازماندهی می‌کند. اتحادیه مورد نظر از یک بازوی مشورتی که همان «شورا»ی واحد است باید برخوردار باشد، و از آن‌جاکه بیشتر صنایع، همان‌طور که در بالا اشاره شد، در زنجیره مرتب‌تری با هم قرار دارند، نمایندگان شورای هر واحد در «شورای ذینفع‌ها» (استیک هولدر)، که به اداره امور کل شبکه مربوط می‌شود، شرکت می‌کنند. هرچه قدرت کارگران شرکت و شبکه بالاتر باشد، سطح بالاتری از مشارکت را به مدیریت تحمیل می‌کنند. در این میان نقش مبارزین چپ فعال در این اتحادیه‌ها و شوراهای وابسته به آن‌ها، در کنار مبارزه برای بهبود شرایط کار، بالا بردن سطح آگاهی سوسیالیستی در جهت کسب ضد - هژمونی در راه طولانی گذار از سرمایه‌داری است.

می‌توانیم به‌درستی هر ایرادی را به اتحادیه‌ها و احزاب سیاسی موجود وارد کنیم؛ این که بوروکراتیک، غیردموکراتیک و خود - سرویس دهنده‌اند - حال کاری به کشورهای نظیر کشور خودمان که حتی از این نوع تشکل‌ها هم بی‌بهره‌اند، نداریم. اما راه حل در این نیست که تلاش‌های خود را به «شکلی» از مبارزه محدود کنیم که در اواخر قرن نوزدهم «کشف» شده. با آن که اساس و بنیان نظام سرمایه‌داری، تضادها و تناقض‌های آن همان است که مارکس با نبوغ بی‌نظیرش آن‌ها را تحلیل و نقد کرد، اما آن‌چنان تغییرات وسیع و سریعی در این نظام صورت گرفته و می‌گیرد، که مبارزین ضدسرمایه‌داری ناچارند به‌دور از برخوردی قُدرسی با تاریخ گذشته، مدام در جستجوی «کشف» راه‌ها و شکل‌های جدید مبارزه بر علیه سرمایه‌داری و چگونگی گذار به سوسیالیسم، باشند.